

دکتر شیرین بیانی (اسلامی)  
استاد دانشگاه طهران

## علام<sup>۰</sup>

### یکی از سرچشمه‌های تمدن ایرانی

بحث ما راجع به منطقه‌ای از سرزمین ایران است که زمانی که هنوز دنیا بدرستی با فرهنگ و تمدن آشنا نشده بود، کانون یکی از درخشانترین تمدن‌های بشری بشاری می‌آمد. این تمدن بقدرتی پرمایه بود، که مانند ستارگانی که پس از مرگ هنوز سالها نور آنها افشا نده می‌شود هنگامیکه زوال عیلام فرارسید نیز تامدتها مددیم باقی بود، و چراغ راه اقوام جدیدی گردید که در این سرزمین جایگزین قوم پیشین شده بودند. عیلام یکی از سرچشمه‌های الهام‌پارسها و سپس شاهنشاهی هخامنشی در خلق تمدن در خشان ایران آریائی گردید.

در سیلک، در اوخر هزاره چهارم، نومنه‌های فراوانی از نفوذ هنری عیلام می‌باشند که از تمدن محلی غنی تر و بهتر بوده است. حتی در هنوز این نفوذ هنری را مشاهده می‌کنیم؛ چنان‌که در دره‌های سند، و مهرهای استوانه‌ای، و ابزار آرایش یافته شده، که از عیلامیها تقليد گردیده است. البته از هند نیز بعضی نومنه‌های هنری مانند سنگهای تزئینی که نقشی بر آنها حکاکی شده به عیلام آورده شده بود. در مصر، قبل از سلسله‌های شاهی نفوذ تمدن شوش دیده می‌شود، که از طریق تماسهای بازدگانی منتشر گردیده بوده است.

اصولاً شوش پایتخت عیلام، مرکز تلاقی دو تمدن مهم بوده که هر یک در دیگری تأثیر داشته است: یکی تمدن جلگه بین النهرين و دیگری تمدن نجد ایران گیرشمن در این باره می‌گوید: «کاراو (منظور شوش است) عبارت بوداز: دریافت داشتن، توسعه پخشیدن، و سپس انتقال دادن». بایبلی ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در مشرق کشور شان قرار داشت «الامتو» یا «الام»، ۲ یعنی «کوهستان»، و شاید «کشور طلوع خورشید» یعنی مشرق می‌نامیدند و این نام تا با مرور زمان گوشهای اذ جنوب غربی ایران کورد سو می‌زند.

علام که تاریخش از چهارهزار سال پیش از میلاد آغاز می‌گردد، (ولی از ۸۰۰ سال قبل از میلاد تیز آثار ذندگی در آن کشف گردیده است)، به ناحیه‌ای اطلاق می‌شده که از شمال بکوههای بختیاری، از جنوب بخلیج فارس تا بوشهر، و از مغرب به دجله، و از مشرق بقسمتی از فارس محدود می‌شود و شامل ایالات خوزستان و لرستان امر و زی، پشتکوه و کوههای بختیاری بوده است. این حدود پیوسته ثابت باقی نمی‌ماند، و زمانیکه عیلام در اوج ظرفت بس می‌برد، از سمت مغرب به بابل و از مشرق باصفهان، گسترش می‌پیافت.

بدین ترتیب مملکت از دو قسمت کوهستانی و دشت تشکیل شده بود، که قسمت اول در شمال قرار داشت و بمناسبت وضع جغرافیائی و معابر صعب‌العبور دست نخورده تر و باصطلاح

\* سخنرانی در کنگره تاریخ وزارت فرهنگ و هنر.

ابتدائی تر مانده بود . درحالیکه قسمت دوم یعنی ناحیه دشت که در همسایگی ملل تمدن زمان واقع و پیوسته با آنان در تماس بود ، مرکز یکی از مهمترین تمدنها ایران کهنه گردید . عیلام بچندیاالت مستقل تقسیم میشد ، که مهمترینشان عبارت بودند از : آوان<sup>۱</sup> در شمال غربی سوزیان<sup>۲</sup> در کنار رودهای ذوزکر خه ، سیماش<sup>۳</sup> که شامل قسمت شمال و شمال شرقی دشت خوزستان بود : از آن یا انشان<sup>۴</sup> که بمنطقة شرقی و جنوب شرقی مالامیر بختیاری اطلاق میشد و پارسوماش<sup>۵</sup> که شامل مسجد سلیمان امر ورزی بود .

شهرهای عمده آن آن عبارت بودند از :

شوش که بمنزله پایتخت بود ، دوراوتناش<sup>۶</sup> که زمانی قلب و مرکز سیاسی و مذهبی عیلام محسوب میگردید ، و امروزه به چفانز نبیل معروف است ، هیدالو<sup>۷</sup> و ماداکتو<sup>۸</sup> .

عیلام در نقطه برخورد دو دنیای متصاد قرار داشت و بمنزله دروازه نجد ایران بر سر راه غرب و در عین حال امتداد طبیعی خاک بین النهرين سفلی در شمال خلیج فارس محسوب می شد ، و همین موقع جغرافیائی موجذ زندگی سیاسی و فرهنگی آن گردیده بود . ذیرا این سرزمین از ابتدای ایجاد تا مذوال در کنار همسایگانی میزیست که دارای تمدنها در خشانی بودند . مانند آکادوسومر که پس از دولت بابل تشکیل دادند و از آن پس بابل تعدد عظیم خود را به وی عرضه داشت . دولت بزرگ و مقندر آشور یکی دیگر از همسایگان آن بود که درس نوشتش تأثیر مستقیم داشت . اورارتو<sup>۹</sup> واقع در ارمنستان کنونی ، که حکومتی معظم و تمدنی معتبر داشت ، و هر چند دور از عیلام میزیست با این حال از طریق معاابر ذاگرس و با واسطه اقوام مسکون در سر راه چون «لولوبی» ها<sup>۱۰</sup> و «گوتی» ها<sup>۱۱</sup> و از طریق تماسهای تجاری اشعة تمدنی خود را باین سوی میفرستاد .

متاسفانه تاریخ عیلام بسیار گتگ و نامعلوم است ، و اطلاعات ما از چگونگی وضع این سرزمین ناقص و نارسا . علت آن در دست نبودن اسناد و مدارک است که این خلاه نیز خود علل گوناگون دارد : اول آنکه عیلام در طول زندگی تاریخی خود بارها مورد تهاجم و قتل و غارت همسایگانش قرار گرفته و مسلمان در طی این تهاجمات هر بار تعدادی از اسناد ازین رفته است . دوم آنکه - اصولا عیلامیها بنگاشتن و قایع تاریخی و آداب و رسوم خود پایین نبودند و کمتر سند کتبی بر جای میگذاشتند و بیشتر آنرا در حافظه مخفی نگاه میداشتند و سینه بسینه پنسلهای بعد منتقل میگردند .

«پیر آمیه» دانشمند فرانسوی که بتازگی کتاب سودمند و بدیعی در پاره این سرزمین تدوین کرده است<sup>۱۲</sup> در این باره میگوید : «میتوان تمدن عیلام را هم دیف تمدن سومرسپس بابل دانست و اگر آنطور که شایسته است ، معرفی نگشته دلیلش آنست که از روی شهادت اسناد و مدارک دشمنانش معرفی شده . در این اسناد نیز عیلام چون سرزمینی تلقی گردیده که فقط برای

Anshân -۴  
Mâdâktû -۸

Simash -۳  
Hidâlû -۷

Susiane -۲  
Parsumâsh -۶

Gâtis - ۱۱

Avan - ۱

Dur - untâsh -۵

Lulubis - ۱۰

Urartû - ۹

۱۲- این کتاب توسط اینجانب بفارسی ترجمه ، و چاپ شده است . انتشارات دانشگاه

تهران .

ویران وغارت شدن بوجود آمده است، این عقیده کاملا درست است، چه آنچه که مازالتاریخ عیلام میدانیم بنابر نوشته‌ها والواح وکتبیه‌های سومری بابلی وآشوری است وهمه همانطور که «آمید» میگوید اینان چشم طمع بآن دوخته و دشمنش بوده‌اند.

برای روشن شدن تاریخ عیلام ممکن ترین تکیه گاما، کشفیات باستانشناسی است که از مدتها پیش آغاز شده. این کشفیات در ابتدای کارچون باوسائل ناقص وغیرعلمی انجام گرفته‌مقدار زیادی از گنجینه‌های تمدنی آن سرزمین را بهدر داده. کشفیات باستانشناسی عیلام در حدود سال ۱۸۵۱ توسط ویلیام کنت<sup>۲</sup> انگلیسی آغاز شد وسپس هیئت‌های فرانسوی کاوش‌های خود را در اوخر قرن ۱۹ شروع کردند. کاوش‌های مارسل دیولا<sup>۳</sup> و بعد ازاو هیئت بزرگ ژاک دومر گان<sup>۴</sup> (در سال ۱۸۹۷) وسپس رولان دومکن<sup>۵</sup> باروشی قدیمی ونارسا انجام گرفت بدآنگونه براثر آن که اغلب اینه بسیار مهمی که باقی مانده بود، ویران شد و ازین رفت. پس از جنگ بین العال دوم، رومان گیرشمن<sup>۶</sup> بازوشهای صحیح علمی وجودید، در واحد محدودی شروع بکار کرد، که نتیجه آن کشف کامل شهر سلطنتی دوراوتاش یا تپه چفازنبیل امر ورزی بود. از آن پس تاکنون، حفریات باستانشناسی ادامه یافته و در سال‌های اخیر، هیئت‌های ایرانی سرگرم این کار بوده‌اند و بدفعات موقوفیت‌های بسیار جالب توجهی بدت آورده‌اند.

\* \* \*

عیلام در طول زندگی باشیب و فرازهای فراوانی مواجه گردیده است. زمانی در اوج عظمت و قدرت، و گاهی در ضعف و سستی بسر برده. زمانی سروری منطقه غرب را در دست داشته و زمانی دیگر خود تحت تابعیت قدرت‌های همسایه قرار گرفته است، ولی هیچگاه تادم مرگ از تلاش باز نیایستاده و همین مسأله سبب زاده شدنی دیگر پس از مرگ او گشته است. چنانکه در آغاز این مقال ذکر گردید، آثار زندگی در این منطقه از ۸۰۰ سال پیش از میلاد نمودار است که نمونه آن بتازگی از ویرانهای علی‌کش در دشتی کوچک که همسایهین النهرين میباشد کشف شده است. از ۳۰۰۰ سال پید، در ناحیه سوزیان چند ده پر اکنده بدت آمده که ساکنان آن ابتدا با ساختن ظروف سفالی خشنی پرداخته‌اند و اندکی بعد تزئینات نقاشی را بکار خود افزوده‌اند. این تزئینات مشخص تمدن کهن اولین کشاورزان در سراسر شرق قدیم بشمار می‌رود.

در اوایل هزاره چهارم شوش منطقه کشاورزی وسیعی گردید، در این زمان که اهالی آن فلز را کشف کرده بودند و ازین دوره اشیاء زیبائی مانند آینه، داسهای پهن و سنجاق‌سر که معرف صنعت فلز کاری پیشرفت‌های میباشد، بدت آمده است. هنر سفال‌سازی نیز با واجز زیبائی خود رسیده بود. شویشها در این زمان مهر را می‌شناخته‌اند و بشکل حلقه‌هایی از جنس خاک رس بدر کوزه‌ها می‌بسته، و یا بشکل عدس بزرگی بگره بسته‌های کوچک وصل می‌کرده‌اند. بر مهرها اشکالی جلب توجه می‌کنند، که مهمترین آنها نقش «خدای حیوانات» است که چهارپایان

را احاطه کرده و یا مارهای عظیم الجثه را مقوه ساخته . این شکل مظهر معتقدات مذهبی اولین کشاورزان این دوره میباشد .

در اواسط هزاره چهارم اولین بار شهر بوجود آمد و بنظر میرسد که از همان ابتدا شوش پایتخت کشور قرار گرفته است . در این زمان نوعی از فعالیت تدریجی مذهبی به چشم میخورد که با تشکیلات حکومتی این سرزمین بستگی داشته و معابد مر کزیت سیاسی یافته اند .  
شوشیها خط را میشناخته اند ولی به ندرت آنرا بکار میبرده اند . در این دوره مهرهای استوانه ای منقوش بوجود آمد ، که در تجارت و مبادلات کالا بکار میرفت . نقاش این مهرها سبکی مبتنى بر واقع بینی بوجود آورد که سرمشق تمام تصاویر هنری شرق قدیم درادوار بعدی گردیده است . در این دوره شکار و گلهداری و کشاورزی از کارهای عمده مردم بشمار میرفت ، و صنایع و حرفچون : نانوایی ، پارچه بافی ، ظرف سازی ، فلز کاری وغیره از یکدیگر تفکیک شده اند . در میان شهر بر فراز تپه ای روی صفا بی بلند معبدی بنا گردید که میباشتی مر کن شهر اولیه و محل سکونت دینی بوده باشد که هم جنبه دینی داشته و هم جنبه دینایی واداری .  
شوشیها بتدربیح گرد این تپه اجتماع کرده و خانه های خود را ساخته اند ، وهسته مرکزی شهر را بوجود آورده اند . طرززاده مملکت بدین ترتیب آغاز گردید : رئیس روحانی ، رئیس اداره شهر ، و معبد بمنزله پایگاه معنوی ، و در عین حال مرکز اداره امور بود . بتدربیح شهرها و ایالات مختلف که نوعی خصوصیت جغرافیائی متفاوتی داشتند یعنی یکی دردشت و دیگری درگوهستان بود ، و احدهای جداگانه ای را تشکیلدادند و سرانجام حکومتها خود مختار بوجود آمد .

بعد از درآوایل هزاره سوم ق . م یکی از این حکومتها یعنی ایالت آوان بر سایرین پیشی گرفت و تسلط خود را بر دیدگر حکومتها محس زگردانید ، و سپس سلسله سیماش موفق شد این برتری و تفوق را بذلت آورد . سیر این تحول همچنان ادامه داشت تا ینکه در قرن ۱۹ م سلسله جدیدی بجای سلسله سیماش تأسیس شد که شوش را پایتخت گرد ، و حکومت را بر اساس نظام جانشینی اصلی استوار ساخت ، و تشکیلات اجتماعی را بر پایه اصل مادرشاهی ، و در عین حال برادرشاهی قرار داد . از این پس عنوان شاهی بعنوان «سوکالماهو»<sup>۱</sup> تغییر شکل یافت ، که یعنی «شاهزاده بزرگ» یا «رسول عالی» بود .

شخصی با این عنوان در زمان حیات برادر کوچکتر خود را بعنوان جانشین و نوعی نایب السلطنه انتخاب میکرد ، و پسر او از ذنی که در عین حال خواهش بود ، تحت عنوان «شاهزاده شوش» خوانده میشد . این مادر «همسر مشق» نامیده میشد ، و در نقل و انتقالات جانشینی نقش مؤثری داشت .

این طرز تشکیلات حکومتی که روشن بسیار پیچیده داشت ، و شاهزادگان مختلف در امور دخالت مستقیم داشتند . یکی از علل مهم و مؤثر ضعف و اغتشاش و سپس از هم گسیختگی و اضطراب مملکت گردید .

ناتمام